**ترجمه تفسير الميزان    ج‏6    340**

[از وعده صريح خداوند به انزال مائده‏ (إِنِّي مُنَزِّلُها عَلَيْكُمْ) استفاده مى‏شود كه مائده نازل شده است‏]

اينكه فرمود:" إِنِّي مُنَزِّلُها عَلَيْكُمْ" وعده صريح است به انزال، مخصوصا از نظر اينكه با صيغه اسم فاعل ذكر شده، نه با لفظ فعل. و از همين جا استفاده مى‏شود كه مائده مورد سؤال مسيح نازل شده و لو اينكه مسيحيان از آن خبرى ندارند. بعضى از مفسرين گفته‏اند كه مائده نازل نشد كما اينكه صاحب در المنثور و مجمع البيان‏[[1]](#footnote-1) و غير اين دو از حسن و مجاهد نقل كرده‏اند كه گفته‏اند: مائده نازل نشد، زيرا حواريين وقتى آن شرط مذكور در آيه را در جواب شنيدند از تقاضاى خود صرفنظر كردند. و درخواست كردند كه نازل نشود، و گفتند: ما به مائده احتياج نداريم. از همين جهت مائده نازل نشد. و ليكن حق مطلب اين است كه ظاهر آيه به‏

ترجمه تفسير الميزان، ج‏6، ص: 341

خوبى دلالت بر نزول آن دارد. زيرا متضمن وعده صريح به نزول آن است. و حاشا كه خداى تعالى با اينكه مى‏دانست بزودى حواريين از سؤال خود صرفنظر مى‏كنند چنين وعده قطعى و صريحى به آنها بدهد. آرى وعده‏اى كه در آيه است صريح است، ولى شرطى كه در آن ذكر شده صريح و قطعى نيست، بلكه مشروط و مربوط به كفر بعد از نزول است، به عبارت ديگر نخست وعده قطعى و بدون قيد و شرطى به انزال مائده داده و سپس تعذيب بر كفر را متفرع بر آن نموده است، نه اينكه مشتمل باشد به وعده به انزال، مشروط بر اينكه آنان عذاب تخلف و كفر را بپذيرند تا در نتيجه مشروط كه وعده به انزال است با نبودن شرط كه قبول عذابست منتفى شود.

و مائده با استعفاى آنان نازل نگردد (دقت فرمائيد).

و به هر حال نمى‏توان گفت وعده خداوند به انزال مائده از جهت اينكه مشتمل است بر وعيد شديد به عذاب كفار بنى اسرائيل رد دعاى عيسى است، بلكه اين وعده صريح، خود استجابت دعاى اوست، چيزى كه هست چون ظاهر سياق استجابت بعد از دعا، اين است كه معجزه براى تمامى مردم نعمت است چه اولين و چه آخرين، و ممكن است خيال شود كه حتى كفار امت هم از اين نعمت برخوردار مى‏شوند، از اين جهت خداى تعالى براى رفع چنين توهمى اطلاق كلام خود را مقيد به آن شرط نمود و ما حصل آن شرط هم اين بود كه اين عيد كه خداوند مسيحيت را به آن اختصاص داد نعمتى است كه همه‏شان از آن منتفع نمى‏شوند. بلكه تنها كسانى از آن بهره‏مند مى‏گردند كه ايمان داشته و بر ايمان خود پايدار باشند. و اما كسانى كه به اين نعمت كفر مى‏ورزند نه تنها از اين نعمت برخوردار نمى‏شوند، بلكه به شديدترين وجه متضرر هم مى‏گردند. پس در حقيقت اين دو آيه شريفه از جهت اينكه دعا در آن بر حسب لازمه‏اى كه دارد، مطلق و استجابت در آن مقيد است، عينا نظير اين آيه است:" وَ إِذِ ابْتَلى‏ إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ"[[2]](#footnote-2) و هم چنين اين آيات كه داستان موسى (ع) را حكايت مى‏كند:" أَنْتَ وَلِيُّنا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغافِرِينَ. وَ اكْتُبْ لَنا فِي هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنا إِلَيْكَ قالَ عَذابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ‏ءٍ فَسَأَكْتُبُها لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآياتِنا يُؤْمِنُونَ"[[3]](#footnote-3) سابقا هم گفته شد كه جهت‏

ترجمه تفسير الميزان، ج‏6، ص: 342

اصلى در اين عذابى كه مخصوص به قوم مسيح است همان درخواستى است كه خودشان كردند و در نوع خود بى نظير و مخصوص به خودشان مى‏باشد، بنا بر اين اگر خداوند دعايشان را مستجاب كند، بجا است كه در صورتى كه كفر بورزند عذابى بچشند كه آن هم در نوع خود بى نظير باشد.

از همين جا روشن مى‏شود كه مراد از" عالمين" عالمهاى جميع اعصار است نه تنها عالمهاى زمان آنان، براى اينكه امتيازى كه خدا به آنان داد منحصر به امت معاصرشان نبود، بلكه آنان را از جميع اهل عالم و براى هميشه ممتازشان كرد. و نيز از اينجا معلوم مى‏شود كه جمله‏" فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ" گر چه وعيد شديدى است به عذاب سختى، ليكن كلام ناظر به اين نيست كه شدت و دردناكى اين عذاب از تمامى عذابها بيشتر است، بلكه ناظر به اين است كه اين عذاب در باب خود عذابى است بى نظير ميان همه امت‏ها كه به اين امت مخصوص مى‏باشد.

بحث روايتى [ (رواياتى راجع به مائده سماوى و بررسى روايات دال بر مسخ خائنين در قضيه مائده)]

در مجمع البيان در ذيل جمله‏" هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ" از امام صادق (ع) نقل كرده كه فرمود: معنى اين جمله اين است كه آيا مى‏توانى از خداى خود درخواست كنى؟[[4]](#footnote-4) مؤلف: اين معنى از طرق عامه از بعضى از صحابه و تابعين مانند عايشه و سعيد بن جبير نيز نقل شده و معنايى است كه ما نيز سابقا آن را استظهار كرديم و گفتيم سؤال از استطاعت عيسى (ع) بالنسبه به استطاعتش به حسب حكمت و مصلحت صحيح است نه بالنسبه باستطاعتش به حسب اصل قدرت.

و در تفسير عياشى از عيساى علوى از پدرش از ابى جعفر (ع) نقل شده كه فرمود: مائده‏اى كه بر بنى اسرائيل نازل شد با زنجيرهاى طلايى از آسمان آويزان شد و مشتمل بود بر 9 عدد ماهى و 9 گرده نان.[[5]](#footnote-5)

ترجمه تفسير الميزان، ج‏6، ص: 343

مؤلف: در لفظ ديگرى به جاى" حوت- ماهى"" نون- ماهى" وارد شده است.

و در مجمع البيان از عمار بن ياسر از رسول اللَّه (ص) نقل شده كه فرمود:

مائده، عبارت بود از نان و گوشت. و اين براى آن بود كه آنان از مسيح طعامى خواسته بودند كه هر چه بخورند تمام نشود، آن گاه فرمود: خطاب شد به آنان كه اين مائده در بين شما خواهد بود و تمام نخواهد شد مادامى كه خيانت نكنيد و از آن چيزى پنهان نكنيد و اين سر را به ديگران نگوئيد، و ليكن آنان روز را به شام نرساندند مگر اينكه هم از آن برداشته و پنهان كردند و نيز به يكديگر خيانت نمودند و هم سر خود را فاش ساختند.[[6]](#footnote-6) مؤلف: اين روايت را صاحب الدر المنثور از ترمذى و ابن جرير و اين ابى حاتم و ابن انبارى و ابى الشيخ و ابن مردويه از عمار بن ياسر از آن حضرت نقل نموده و در نقل اينان در آخرش دارد كه: بنى اسرائيل به جرم همين خيانت‏شان به صورت ميمون و خوك مسخ شدند.

در الدر المنثور گفته كه ابن جرير و ابن منذر و ابن ابى حاتم از طريق ديگر روايتى نظير آن از عمار بن ياسر نقل كرده‏اند.[[7]](#footnote-7) و در اين روايت چند مناقشه است: يكى اينكه در اين خبر دارد بنى اسرائيل طعامى خواستند كه هر چه بخورند تمام نشود، و اين معنى با ظاهر آيه بنا بر آنچه خداوند از قول آنان حكايت نموده كه گفتند:" وَ نَكُونَ عَلَيْها مِنَ الشَّاهِدِينَ" كاملا انطباق ندارد، زيرا طعامى كه از بين رفتنى نيست و تا قيام قيامت ماندنى است چه حاجت دارد به اشخاصى كه به معجزه بودن آن شهادت دهند، مگر اينكه مراد از شهادت شهادت در قيامت و در نزد خدا باشد.

مناقشه ديگر اينكه در روايت داشت: بنى اسرائيل بصورت ميمون و خوك مسخ شدند و ظاهر سياق آن اين بود كه آن عذاب موعود همين مسخ بوده و حال آنكه ظاهر اينكه خداى تعالى فرمود:" فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ" اين است كه اين عذاب عذابى است بى سابقه و هيچ ملتى به آن عذاب معذب نشده و نخواهد شد، در حالى كه خداى تعالى در قرآن كريم تصريح مى‏كند بر اينكه ملل ديگرى هم به صورت ميمون و خوك مسخ شده‏اند. از آن جمله مى‏فرمايد:" وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ"[[8]](#footnote-8) و از بعضى طرق ائمه اهل بيت (ع) نيز روايت شده كه همين متخلفين از

ترجمه تفسير الميزان، ج‏6، ص: 344

دستور روز شنبه به صورت خوك مسخ شده‏اند.

و در تفسير عياشى از فضيل بن يسار از حضرت رضا (ع) نقل شده كه فرمود:

خوكها از قوم عيسى بودند، از خدا خواستند مائده بر آنان نازل شود، وقتى نازل شد باز ايمان نياوردند، خدا هم به صورت خوك مسخ‏شان كرد[[9]](#footnote-9).

و نيز در همين كتاب از عبد الصمد بن بندار نقل شده كه گفت از حضرت رضا (ع) شنيدم كه فرمود: خوكها قومى بودند از رنگرزان، مائده مسيح را تكذيب كردند و به همين جرم به چنين صورتى درآمدند[[10]](#footnote-10).

مؤلف: در روايتى كه كافى از محمد بن حسن از محمد بن يحيى از احمد بن محمد از محمد بن حسن اشعرى از حضرت رضا (ع) نقل كرده دارد كه امام فرمود: فيل از مسخ شدگان است، اين حيوان پادشاهى بوده كه بسيار زنا مى‏كرد. و همچنين گرگ كه آن هم عربى نادان بوده كه كارش ديوثى بوده است، خرگوش زنى بوده كه به شوهرش خيانت مى‏كرده و خود را از حيض غسل نمى‏داده. خفاش شخصى بوده كه خرماى مردم را مى‏دزديده ميمون و خوك از بنى اسرائيل بودند و دستور دينى روز شنبه را زير پا گذاشتند، جريث كه نوعى از ماهى است و همچنين سوسمار از بنى اسرائيل بودند كه وقتى مائده بر عيسى بن مريم نازل شد مع ذلك ايمان نياوردند و به همين جرم مبتلا به سرگشتگى و تحير شدند، بعضى به درياها ريخته و به صورت ماهى در آمدند و بعضى در بيابانها پراكنده شده و به صورت سوسمار مسخ شدند. موش از زنان فاسق بوده. عقرب سخن‏چين و خرس و سوسمار بزرگ و زنبور، قصابهايى بوده‏اند كه كم فروشى مى‏كرده‏اند.[[11]](#footnote-11) اين روايت با دو روايت قبلى معارض نيست و ممكن است بين اين روايت و آن دو، جمع نمود و گفت: بعضى از بنى اسرائيل در انكار مائده به صورت خنزير و بعضى ديگر به صورت جريث و سوسمار درآمدند، ليكن اين روايت از جهت ديگرى محل اشكال است و آن اين است كه در اين روايت آمده: متخلفين از دستور روز شنبه به صورت ميمون و خوك مسخ شدند و حال آنكه در آيه شريفه‏اى كه در بالا ذكر شد و همچنين در آيه‏اى كه نظير آن در سوره اعراف است دارد كه ايشان به صورت ميمون مسخ شدند و اتفاقا سياقشان هم طورى است كه از آن بر مى‏آيد به غير ميمون مسخ نشدند. (و خدا داناتر است).

ترجمه تفسير الميزان، ج‏6، ص: 345

[سوره المائدة (5): آيات 116 تا 120]

وَ إِذْ قالَ اللَّهُ يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قالَ سُبْحانَكَ ما يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ ما لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فِي نَفْسِي وَ لا أَعْلَمُ ما فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ (116) ما قُلْتُ لَهُمْ إِلاَّ ما أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً ما دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ شَهِيدٌ (117) إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (118) قالَ اللَّهُ هذا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (119) لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدِيرٌ (120)

ترجمه آيات‏

و نيز به ياد آر زمانى را كه خداى تعالى به عيسى بن مريم فرمود: آيا تو به مردم گفتى كه اى مردم مرا و مادرم را به غير از خدا دو معبود ديگر بگيريد؟ عيسى گفت: پروردگارا منزهى تو، شايسته من نيست چيزى را كه حق من نيست بگويم، و فرضا اگر هم گفته باشم تو خود آن را شنيده و دانسته‏اى، آرى تو ميدانى آنچه را كه در نفس من است و اين منم كه به چيزهايى كه در نزد تو است آگهى ندارم. براستى تو علام الغيوبى (116).

ترجمه تفسير الميزان، ج‏6، ص: 346

من به مردم چيزى جز آنچه كه تو دستورم دادى نگفتم و تو دستورم دادى كه بگويم خداى را كه پروردگار من و پروردگار شما است بپرستيد و تا در ميان ايشان بودم شاهد اعمال‏شان بودم پس از اينكه مرا بسوى خود خواندى تو خودت مراقب و شاهد بر آنان بودى و تو بر هر چيز شاهدى (117).

اگر عذابشان كنى اختيار دارى چون آنان بندگان تواند و اگر از جرمشان درگذرى باز هم امر به دست تو است، زيرا تو عزيز و حكيمى (118).

خداى تعالى فرمود امروز روزى است كه راستگويى راستگويان سودشان مى‏دهد، براى ايشان است باغهاى بهشتى كه از زير آنها نهرها روان است و آنان در آن باغها براى هميشه بسر مى‏برند، خداوند از آنان خوشنود شده و آنان هم از خداوند خوشنود شده‏اند و اين است رستگارى بزرگ (119).

براى خداوند است ملك آسمان‏ها و زمين و آنچه در بين آنها است و او بر هر چيز توانا است (120).

بيان آيات‏

اين آيات گفتگوى خداى تعالى را با عيسى بن مريم (ع) در باره آنچه كه نصارا در حق وى گفته‏اند حكايت مى‏كند، و گويا غرض از نظم و نسق اين آيات بيان اعترافاتى است كه عيسى (ع) به زبان خود نموده و وضع زندگى دنيوى خود را حكايت كرده باشد كه حق او نبوده در باره خود ادعايى كند كه حقيقت ندارد، چه او در برابر چشم خدا بوده، چشمى كه نه خواب دارد و نه كم ديد مى‏شود، و اينكه او ذره‏اى از آنچه خداوند برايش تحديد و معين نموده تجاوز نكرده است، چيزى جز آنچه مامور به گفتنش بوده نگفته و كارى جز آنچه خداوند مامور به انجامش نموده نكرده است و آن كار همان شهادت است، خداوند هم او را در اين اعترافات و در آنچه كه در باره حق ربوبيت خدا و عبوديت بندگان ذكر نموده تصديق فرموده است، به اين بيان آيات مورد بحث منطبق مى‏شود بر غرضى كه به خاطر آن اين سوره نازل شده است و آن غرض عبارتست از بيان حقى كه خداوند براى خود به گردن بندگان قرار داده و آن وفاى به عهدى است كه با خداى خود بسته‏اند و اينكه نبايد آن عهد را بشكنند، يعنى نبايد از روى لاقيدى و بى‏بندوبارى شانه از زير بار تكاليف تهى سازند و هر چه بخواهند بكنند و هر جا بخواهند آزادانه بچرند، چنين حقى از طرف خداى تعالى به آنان داده نشده و خودشان هم قادر به رسيدن به اين آرزو نيستند، اين است آن غرضى كه اين سوره از اول تا به آخر آن را بيان مى‏كند و در آخر مى‏فرمايد:" لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدِيرٌ- و براى خدا است ملك آسمانها و زمين و آنچه در ميان آنها است، و او بر هر چيز قادر است".

ترجمه تفسير الميزان، ج‏6، ص: 347

" وَ إِذْ قالَ اللَّهُ يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ".

كلمه" اذ" ظرف زمان و متعلق است به محذوفى كه مقام دلالت بر آن دارد، و مقصود از آن زمان روز قيامت است، بدليل اينكه در چند آيه بعد مى‏فرمايد: امروز روزى است كه راستگويى راستگويان آنان را سود مى‏دهد، و نيز به دليل اينكه خود عيسى (ع) در جواب خداوند عرض مى‏كند: من تا زنده بودم شاهد و ناظر اعمال‏شان بودم ولى بعد از اينكه مرا به جوار خود خواندى اطلاعى از اعمال آنها ندارم تو خودت رقيب و ناظر بر آنان بودى.

در آيه مورد بحث از مريم به مادر تعبير شده و گفته شده: مرا و مادرم را دو معبود بگيريد، با اينكه ممكن بود گفته شود: مرا و مريم را دو معبود، اين تعبير براى اين بود كه تا بر مهمترين حجت‏هاى آنان بر الوهيت عيسى و مريم دلالت كند. و آن حجت عبارت است از تولدش از مريم بدون وجود پدر، آرى جهت اصلى اينكه نصارا هوس پرستش اين دو را كردند، همين مادرى و فرزندى اينطورى بود، بنا بر اين تعبير كردن از آن دو به" عيسى و مادرش" بهتر و رساتر دلالت بر اين معنى مى‏كند، تا اينكه گفته شود: عيسى و مريم.

" دون" كلمه‏ايست كه بالمال معنى غير را مى‏دهد و در آن استعمال مى‏شود. راغب گفته: به كسى كه در انجام كارى قاصر است گفته مى‏شود" دون"، بعضى از علماى ادب گفته‏اند: اين لفظ مقلوب از" دنو" و" ادون" و" دنى" است. و اينكه خداى تعالى فرمود:" لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِنْ دُونِكُمْ" به اين معنا است كه دوستى كه در ديانت يا به قول بعضى در قرابت به پايه شما نمى‏رسد انتخاب و اتخاذ نكنيد. و اينكه فرمود" وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ" به اين معنى است كه خدا مى‏بخشد گناه كمتر از اين و به قول بعضى غير اين را. و اين دو معنى (كمتر- غير) هر دو با هم متلازمند و به همين معنى است آيه شريفه:" أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ"[[12]](#footnote-12). يعنى غير خدا

[مورد استعمال عبارت" مِنْ دُونِ اللَّهِ‏" در قرآن، و بيان اينكه خدا قابل انكار نيست هر چند در تشخيص اسماء و صفات او اشتباه شود و به ظاهر انكار گردد.]

و عبارت" مِنْ دُونِ اللَّهِ‏" در قرآن كريم بسيار آمده و همه جا در معنى اشراك (شريك و انباز گرفتن) استعمال شده نه استقلال، به اين معنى كه مراد از اتخاذ يك معبود جز خدا و يا دو و يا بيشتر اين است كه غير خدا شريك خدا گرفته نشود. نه اينكه غير خدا معبود گرفته شود و از خداى سبحان الوهيت نفى شود. براى اينكه يك چنين حرفى قابل تفوه نيست، بلكه از لغوياتى است كه نمى‏توان معناى محصلى برايش تصور كرد. چون آن حقيقتى كه در اين فرض‏

ترجمه تفسير الميزان، ج‏6، ص: 348

معبود مستقل اتخاذ شده و از غير آنهم نفى الوهيت نموده، او همان خداى سبحان است. و اگر مثلا مى‏گويد: معبود مستقل مسيح است و بس و خداى ديگرى كه معبود مسيح باشد نيست در حقيقت برگشتش به اين است كه وجود خداى تعالى را قبول داشته باشد و ليكن از در اشتباه و نادانى او را به اوصاف بشرى مسيح متصف سازد.

همچنين اگر بت‏پرستى اين حرف را در باره بت خود بزند و بگويد: بتها رب النوع‏هاى خدايانند و خداى تعالى وجود ندارد، چه او هم براى عالم، معبود و خدايى قائل شده ليكن او را به وصف كثرت و تعدد موصوف نموده است. پس اين شخص هم براى خدا شريك قائل شد نه اينكه وجود خدا را انكار كرده باشد، كما اينكه مسيحيان هم همين حرف را زده و گفته‏اند:

" إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ" يعنى خدا واحدى است كه در عين حال سه چيز است و ثلاثى است كه در عين حال واحد است. و هم چنين كسانى كه مى‏گويند: آفريدگار و مبدء عالم، دهر و يا طبيعت است و منكر شده‏اند وجود معبودى را كه ما فوق طبيعت باشد. اينان نيز با گفته خود براى عالم اثبات صانعى كه عبارتست از خدا (عز اسمه) نموده‏اند، ليكن از در اشتباه او را به صفات نقص و امكان متصف كرده‏اند، همچنين كسانى كه به طور كلى منكر اين معنا شده‏اند كه براى نظام عجيب عالم مبدئى باشد و على رغم آنچه كه فطرت بشر صريحا اعتراف دارد مساله عليت و تاثير را نفى نموده‏اند، چه اينان نيز با همين نظريه خود وجود عالمى را كه دستخوش انعدام اساسى نشود اثبات كرده و آن را واجب الثبوت دانسته‏اند، چيزى كه هست اگر بگويند وجودش از خودش است غلط گفته‏اند زيرا زوال و دگرگونى در اجزاى آن راه دارد و اگر بگويند وجودش از غير است راه ما را پيموده و وجود بارى تعالى را كه داراى صفات كماليه مخصوصى است اثبات نموده‏اند.

پس روشن شد كه خداى سبحان چيزى نيست كه كسى بتواند به طور كلى انكارش كند، اگر هم مشركين به ظاهر او را انكار نمايند حرف بى‏معنا و غير معقولى زده‏اند. آرى اگر انسان از دير باز وجود معبودى را براى اين عالم اثبات مى‏كرده براى اين بوده كه احساس مى‏نموده كه عموم اجزاى اين عالم در رفع نواقصى كه در وجودشان هست و در اداره نظامى كه لازم دارند به چنين پروردگارى نيازمندند و به اين ملاك بوده كه بشر پى به وجود پروردگار برده. آن گاه خصوصيات وجودى او را اثبات كرده.

بنا بر اين، در مقام معرفى آن پروردگار و آن قيم هر چيزى را كه اسم ببرند و سراغ دهند همو خداى سبحان است، چون اگر معبودى كه سراغ مى‏دهند غير خدا باشد اشتباهى است كه در تشخيص اسماء و صفات خدا نموده، و اگر هم خدا را قبول دارند و هم معبودهاى ديگرى را

ترجمه تفسير الميزان، ج‏6، ص: 349

اثبات مى‏كنند براى خدا شريك قائل شده‏اند. پس در هر حال خدا را اثبات كرده، نه اينكه او را انكار و غير او را اثبات كنند. زيرا گفتيم كه اين حرف غير معقول است. به اين بيان معلوم شد معنى‏" إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ" دو شريك از غير خدا براى خدا قائل شدن است، نه خدا را انكار كردن. و به فرضى هم كه تسليم شويم و قبول كنيم كه كلمه" دون" به هيچ وجه افاده معنى شركت را نمى‏كند، مى‏گوييم: افاده نفى شركت را هم نمى‏كند، و بيش از اين نيست كه معنايش گرفتن دو معبود است كه آن دو از سنخ غير خدا باشند، و از افاده اينكه اين اتخاذ توأم با نفى الوهيت پروردگار متعال و يا اثبات او بوده ساكت است. در لفظ" دون" نه دلالتى بر آن نفى و نه بر اين اثبات است، و ما از خارج فهميده و بدست آورده‏ايم كه نصارا با اين عمل خود نفى الوهيت از پروردگار متعال نكرده‏اند، و چه بسا از مسيحيان كه به اين معنى هم اشكال كرده‏اند و گفته‏اند: نصارا قائل به الوهيت مريم عذرا نيست و كلام آنان را كه به ظاهر الوهيت مريم را مى‏رساند به وجهى توجيه نموده‏اند. ليكن نكته‏اى كه در اين آيه است و اين توجيهات را باطل مى‏كند و لازم است تذكر داده شود اين است كه در آيه نفرمود: نصارا گفته‏اند مريم اله است، تا بتوان آن را توجيه كرد و گفت آرى چنين حرفى مى‏زدند و ليكن غرض‏شان چيز ديگرى بوده. بلكه فرمود: نصارا مريم را اله خود اتخاذ كردند، و معلوم است كه اتخاذ اله غير گفتن آن است، گر چه وقتى اتخاذ شد به زبان هم جارى مى‏شود زيرا اتخاذ اله جز به عبوديت و خضوع بندگى صادق نيست، كما اينكه در قرآن هم فرموده:" أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ‏- آيا ديده‏اى كسانى را كه هواى نفس خود را معبود خود گرفتند؟" علاوه بر اينكه اعتقاد به الوهيت مريم از نياكان مسيحيت به اخلاف آنان رسيده و اينك در ميان‏شان مشهور است.

آلوسى در روح المعانى مى‏گويد: ابو جعفر امامى از بعضى از نصارا حكايت كرده كه در قرون گذشته قومى بودند بنام مريميه كه معتقد بودند به الوهيت مريم‏[[13]](#footnote-13).[[14]](#footnote-14)

1. ( 1) در المنثور ج 2 ص 384 و مجمع البيان ج 3 ص 266 [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 1) به ياد آور وقتى را كه پروردگارت ابراهيم را به كلماتى آزمود، پس او به پايان رسانيد آن كلمات را، گفت من تو را براى مردم امام قرار ميدهم، گفت آيا از ذريه من هم امام برمى‏گزينى؟ پروردگار فرمود ستمكاران عهد مرا نايل نمى‏شوند. سوره بقره آيه 124 [↑](#footnote-ref-2)
3. ( 2) تو اى پروردگار، ولى نعمت مايى، پس ما را بيامرز و بما رحم فرما، چه تو بهترين آمرزندگانى، و براى ما در اين دنيا و در آخرت اجر و حسنه بنويس، چه ما بسويت هدايت يافتيم، پروردگار فرمود: عذاب من بهر كه بخواهيم ميرسد، و رحمتم همه را فرا گرفته، بزودى رحمتم را براى كسانى كه تقوا پيشه كرده و زكات مى‏دهند و آنان كه به آيات ما ايمان مى‏آورند مى‏نويسم. سوره اعراف آيه 155 [↑](#footnote-ref-3)
4. ( 1) تفسير مجمع البيان ط اسلاميه ج 3 ص 264 [↑](#footnote-ref-4)
5. ( 2) تفسير عياشى ط اسلاميه ج 1 ص 350 ح 225 [↑](#footnote-ref-5)
6. ( 1) تفسير مجمع البيان ج 3 ص 266 [↑](#footnote-ref-6)
7. ( 2) تفسير در المنثور ط دار المعرفة ج 2 ص 348 [↑](#footnote-ref-7)
8. ( 3) و به تحقيق دانستيد و شناختيد كسانى را كه از خود شما بودند و تجاوز كردند در روز شنبه، پس ما به همين جرمشان به صورت ميمون و خوك مسخ نموديم. سوره بقره آيه 65 [↑](#footnote-ref-8)
9. ( 1) تفسير عياشى ج 1 ص 351 ح 266 [↑](#footnote-ref-9)
10. ( 2) تفسير عياشى ج 1 ص 351 ح 267 [↑](#footnote-ref-10)
11. ( 3) فروع كافى ج 6 ص 246 ح 14 [↑](#footnote-ref-11)
12. ( 1) المفردات ص 175. [↑](#footnote-ref-12)
13. ( 1) تفسير روح المعانى طبع دار احياء التراث العربى ج 7 ص 65. [↑](#footnote-ref-13)
14. طباطبايى، محمدحسين، ترجمه تفسير الميزان، 20جلد، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دفتر انتشارات اسلامى - ايران - قم، چاپ: 5، 1374 ه.ش. [↑](#footnote-ref-14)